

## فهم و ارزیابی تحلیل سیاسی مدرن: نوآوری‌ها و معضلات

محمد عبدالله پورچناری\*

### چکیده

هدف این مقاله، به‌صورت خاص فهم و ارزیابی اثر رابرت دال و بریکنر، تحلیل سیاسی مدرن و به‌صورت عام ارائه چهارچوبی برای تحلیل یک اثر است. امروزه شیوه متعارف بررسی یک اثر واجد پیش‌فرض‌های ناصوابی، که عملاً سبب امتناع فهم و ارزیابی شده است، پیش‌فرض‌هایی چون انفکاک فهم و ارزیابی، توجه به ابعاد معناشناختی، و تأکید بر ارزیابی منسوخ شکلی و محتوایی. اما مسئله این است تا زمانی یک اثر در فهم نیاید چگونه می‌توان در مورد آن به ارزیابی نشست و سخن از حکم صواب گفت؟ استدلال اصلی مقاله حاضر آن است که شرایط امکان فهم و ارزیابی یک اثر مبتنی بر این پیش‌فرض، که فهم و ارزیابی دو هم‌زادند، یکی بی‌دیگران امکان نیست. شرایط فهم مستلزم بازگرداندن متن به زمینه‌های تاریخی و شرایط ارزیابی متضمن محتوای گزاره‌ای است. حاصل کاربست قواعد مذکور، آن‌که اثر یادشده در فضای سیاسی «دموکراسی» و علمی «رفتارگرا» به نگارش درآمده است. افعال مندرج در سخن در ابتدا تأیید روش‌شناسی مونیستی رفتارگرا، سپس تغییر به امر پلورالیستی است. محتوای گزاره‌ای فزاینده نشان از نوآوری در حیطه موضوعی، سیاسی، و روش‌شناختی دارد. محتوای گزاره‌ای کاهنده دال بر معضلاتی در حیطه روش‌شناختی علم سیاست دارد، فی‌المثل آن قادر به ارائه استدلالی معتبر در خصوص «چگونگی» اخذ گزاره‌های هنجاری از تجربی، نحوه مطالعه ارزش‌های تاریخی و متافیزیکی نیست. بنابراین، فهم و ارزیابی بسنده پدیده‌های سیاسی مستلزم جرح و تعدیل‌های روش‌شناختی رابرت دال است.

**کلیدواژه‌ها:** تحلیل سیاسی، فهم، ارزیابی، نوآوری‌ها، و معضلات.

\* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و الهیات، دانشگاه شهید باهنر کرمان

M.abdolahpour@uk.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۳۰

## ۱. مقدمه

کتاب *تحلیل سیاسی مدرن* نوشته رابرت دال و اشتاین بریکنر که سال ۱۳۹۲ ش در ایران ترجمه شده، در واقع ترجمه نسخه ششم است که نشر پریتیس هال در سال ۲۰۰۳ م منتشر کرده است. این کتاب به لحاظ موضوعی در حیطه «فلسفه علم سیاست» یا «فلسفه روش» قرار دارد که به مطالعه روش‌ها، رهیافت‌ها، و شیوه‌های تحلیل در «علم» سیاست می‌پردازد نه خود «سیاست». در این اثر، نویسندگان کوشیده‌اند تا چشم‌اندازی نو به سوی مباحث روش‌شناختی در پژوهش و تحلیل علم سیاست بگشایند.

این کتاب از چاپ اول در سال ۱۹۶۳ م تا چاپ پنجم در سال ۱۹۹۰ م به صورت تک‌مؤلفی بوده، ولی سیزده سال بعد در سال ۲۰۰۳ م در ویرایش ششم شاهد دو مؤلفی شدن هستیم. این تغییر نه فقط در اسم تعداد مؤلف، بلکه مهم‌تر این‌که دال، اولین مؤلف کتاب، در اندیشه نیز کوشیده که منطق همکاری و کثرت را بپذیرد، منطقی که دلالت بر کنارگذاشتن فردگرایی و اتمیسم در حیطه تفکر سیاسی دارد. از همین رو، مسئله پژوهش پیش‌رو آن است: کتاب *تحلیل سیاسی مدرن* نوشته رابرت دال و بریکنر چه محتوای فزاینده/نوآوری و چه محتوای کاهنده/معضلاتی دارد که آن را به اثری ماندگار در حیطه فلسفه علم سیاست تبدیل کرده است؟

پاسخ به این مسئله هم‌چون مسائل دیگر نیازمند رهیافت و مبانی فلسفی خاص است. رهیافت جستار مذکور، رهیافت زمینه‌گرا با کمی جرح و تعدیل نظری در مورد مسائل مطرح‌شده در این حیطه است.

## ۲. رهیافت فلسفی

رهیافت زمینه‌گرا در حیطه اندیشه‌پژوهی به منزله رهیافتی، که در نیمه دو قرن بیستم م مطرح شده است. آن در بادی امر برای مقام «فهم» ایده‌ها به کار برده شد، ولی امکان کاربست در مقام «ارزیابی» نیز بر خوردار است. در این مقام برخلاف مقام اول، سنجش «ایده‌ها» مدنظر نیستند، بلکه «روش‌های» شناخت که برای فهم یک ایده به کار برده شده، مورد توجه‌اند. با این تذکر که میان روش فهم یک ایده و چیستی خود ایده تفاوت وجود دارد و هم‌چنین، نسبت مقام دوم با مقام اول آن است که فهم منطقی‌مقدم بر ارزیابی بوده و امتناع فهم امتناع ارزیابی است. شرط لازم ارزیابی آن‌که فهمی بسنده از یک اثر به دست داده شود و شرط کافی آن‌که ارزیابی فقط به ابعاد معناشناختی بسنده

نشود، بلکه متضمن جنبه کاربردشناسی باشد. در این هنگام است که می‌توان سخن از محتوای فزاینده یا کاهنده یک اثر گفت، حتی می‌توان مجموعه‌ای از ایده‌ها و اندیشه‌ها را موردسنجش قرار داد.

شیوه فهم در رهیافت زمینه‌گرا متفاوت از رهیافت‌های متن‌گراست. متن‌گرایان به دو شیوه درصد تحلیل یک اثر هستند: یکی تحلیل ساختارهای زبانی که در یک متن وجود دارد. دوم، تحلیل معنای زبانی که آن به واحدهای چون مفاهیم یا کل اثر می‌پردازد. در هر دو شیوه، متن از زمینه منتزع شده و به‌سان اعداد ریاضی در عوالم مجردات بررسی می‌شود. مشکل دیگر آن‌که قادر نیست میان معنا و قصد تمیز گذارد و با خلط آن دو، گاه نتایجی از این دست مانند مرگ سوژه و مؤلف حاصل شده یا تلاش‌ها به شهادهای ذهنی محدود می‌شود. درمقابل، رهیافت زمینه‌گرا به زمینه‌های زبانی، تاریخی، و حتی سیاسی که متن نوشته شده، توجه می‌کند. ثانیاً، آن میان وجه معنای یک متن و وجه قصدشده یک اثر تمیز می‌گذارد. معنا وابسته به سطور یک اثر است، ولی قصدها با میثاق‌هایی گره‌خورده که در هر اجتماع برای مدت‌های مدیدی سیطره داشته‌اند. سوم، در این نگاه، یک متن حالت خنثی نداشته، بلکه مؤلف آن در هنگام نگارش مشغول انجام‌دادن افعال زبانی بوده است، به تعبیر جان آستین، فیلسوف زبان، افعال گفتاری. بدین معنا که آدمی نه در عمل، بلکه در زبان نیز فعلی را انجام می‌دهد. این افعال به تعبیر آستین می‌تواند به‌صورت «بیانی»، «مندرج در سخن»، و «متأثر از سخن» باشد (Austin 1962, 1970). البته این نظر بعدها از سوی کوئنتین اسکینر، در کتاب *در باب روش* برای فهم یک اثر مفصل‌بندی و عملاً به‌کار برده شد.

هرچند نگارنده وام‌دار برخی ایده‌های اسکینر در روش‌شناختی است، ولی در دو مسئله، راهی متفاوت در پیش گرفته است: یکی آن‌که برخلاف او، رهیافت مذکور را بر مسائل جاری قابل‌کاربست می‌داند. دلیلی که اسکینر برای این امتناع ارائه می‌دهد آن‌که به‌دلیل قراردادن افراد در میثاق‌های زمانه و آشنابودگی بدان‌ها، دیگر کاربری از حیز انتفاع ساقط است. درمقابل، نگارنده بر این نظر که اگر این امر را تصور کنیم که آدمی در میثاق‌های «الف» زندگی کرده باشد، ولی قصد بررسی اثری در میثاق‌های «ب» را داشته باشد آن‌گاه مسئله دیگر یکی‌بودگی میثاق‌های مؤلف و مفسر نبوده، بلکه میثاق‌های آن‌ها متفاوت خواهد بود، حتی آن‌گونه که اثری در گذشته به نگارش درآمده و مفسری در زمان حال قصد فهم آن را دارد؛ امری که اسکینر از درک آن عاجز بوده است. دیگر، آن‌که روش‌شناسی اسکینر فاقد محتوای گزاره‌ای اعم از مشترک و فزاینده است.

محتوای گزاره‌ای مشترک بدین معناست که میان آثار مختلف یک مؤلف، محتوای مشترکی وجود دارد. به تعبیر جان سرل فیلسوف زبان، کنش‌ها، و افعالی که یک مؤلف در یک اثر انجام داده با افعال دیگری که در آثار دیگر انجام داده چه بسا یکسان بوده و آن محتوای گزاره‌ای مشترک داشته باشد. حتی محتواهای مذکور، برخلاف آستین می‌توانند مقاصد و نیت‌ها پنهانی یا غیرمستقیم را در بر بگیرد.

اما محتوای فزاینده و کاهنده‌ای که فلاسفه علم آن را مطرح کرده<sup>۲</sup> این‌که در حیطه مذکور می‌توان محتوای پیش‌رو یا پس‌رو بودن یک برنامه پژوهشی را نشان داد. اما این مقال با جرح و تعدیل‌های نظری، آن را برای نشان‌دادن محتوای فزاینده یک اثر و محتوای کاهنده به کار خواهد برد. محتوای گزاره‌ای مشترک فزاینده و کاهنده نقطه ثقلی برای پیوندزدن فهم یک متن با ارزیابی است. محتواها قادرند به ارزیاب در مقام حکم نشان دهند: اولاً یک اثر چه افعالی را انجام داده است و ثانیاً، آیا افعال مذکور واجد محتوای مشترک فزاینده و کاهنده است.

در مقام حکم بعد از شناختی که از افعال در مرحله فهم حاصل شد، باید بتوان یک اثر را در میان آثار دیگر نویسنده قرار داد تا محتوای آن مشخص گردد. اگر محتوا مشترک باشد آن‌گاه به این معنا خواهد بود که ایده و اندیشه یک مؤلف در یک حیطه به حیطه دیگر نیز تسری یافته است و اگر محتوا متفاوت باشد آن‌گاه آن به معنای تغییر در اندیشه مؤلف در کل آثارش تلقی می‌شود.<sup>۳</sup> چون منحنی کلی اندیشه مؤلف واجد سه حالت است: حالت اول این‌که تبعیت کامل از اندیشه خویش در تمام آثار است. حالت دوم این‌که جرح و تعدیل‌های موقتی در برخی از ایده‌ها، مفاهیم، و اندیشه‌هایی انجام شده که به صورت نادرست به کار برده شده یا تحت انتقاد شدید قرار گرفته است. حالت سوم این‌که مؤلف دست به تغییر اساسی در اندیشه خویش در برخی از آثار زده است. تغییر یا تداوم در اندیشه یک مؤلف سبب شده که گاه صحبت از مؤلف متقدم و مؤلف متأخر، اندیشمند متقدم و اندیشمند متأخر شود. این تغییر در میان آثار یک نویسنده است و با بررسی آثار یک نویسنده می‌توان به این امر مهم نائل شد.

### ۳. مقام فهم

هدف این بخش فهم اثر مذکور است آن مستلزم بازگرداندن متن به زمینه‌های زبانی و سیاسی و کشف افعال گفتاری مؤلف اصلی است. آنچه در ذیل می‌آید بررسی دو امر مذکور است.

### ۱.۳ زمینه‌های زبانی و تاریخی

فهم زمینه‌ها نیازمند بازسازی تاریخی است که با بازگرداندن کتاب تحلیل سیاسی مدرن به دهه ۱۹۶۰ م و نیز سال‌های ماقبل آن، می‌توان دریافت که چه فضای در هنگام نگارش کتاب بر جامعه آمریکایی حاکم بوده است. این بازسازی دلالت بر این دارد که بین علم سیاست و تاریخ آن رابطه ناگسستنی وجود دارد: «علم سیاست برخلاف علوم دیگر وابسته به تاریخ است» (Smith 2000: 189-190). بازسازی تاریخی کتاب مذکور حکایت نشان از دو مسئله دارد: یکی «موضوع» علم سیاست و دیگری «روش» مطالعه پدیده‌های سیاسی. مسئله اول از اواخر قرن نوزدهم شروع شده و تاکنون بر آن کشور حاکم بوده، که از آن با عنوان «دموکراسی» یاد می‌شود. اما مسئله دوم اشاره به جریانی علمی دارد که هدف آن بود که چگونگی مطالعه ساختارهای سیاسی موجود است.

درخصوص مسئله موضوع باید گفت مهم‌ترین موضوع در آمریکا از اواخر قرن نوزدهم و بیستم م همان واقعیت قدرت سیاسی است. از نظر متفکران ماهیت واقعیت قدرت سیاسی آمریکا را باید در ایده دموکراسی جست، به تعبیر رابرت دال «دموکراسی مدیسونی». این امر مسئله روش را نیز با موضوع گره زده و سبب شکل‌گیری چهار مرحله شده است: «مرحله اول، شکل‌گیری دموکراسی نمایندگی بین سال‌های ۱۸۱۰ تا ۱۹۲۰ میلادی؛ مرحله دوم پدید آمدن مشکلات دموکراسی نمایندگی بین سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۰ میلادی؛ مرحله سوم مطرح شدن دموکراسی پلورالیستی به‌منزله راه‌حل این معضلات بین سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۵ میلادی و درنهایت، بحران دموکراسی پلورالیستی از سال‌های ۱۹۴۵ میلادی به بعد» (Berndtson 1987: 86). هرچند این چهار مرحله مذکور خود شرحی از توسعه تاریخی واقعی و بازتاب تغییرات در موضوع و نحوه مطالعه سیاست بود.

ماهیت دموکراسی از اواخر قرن نوزدهم م خود به موضوعی مهم برای متفکران سیاسی تبدیل شده بود. افرادی هم‌چون لاسول سعی کردند تا برداشت‌های سنتی از حاکمیت دولت را موردنقد قرار دهند و برخی دیگر نیز کوشیدند تا مفهوم دولت ملهم از فلسفه آلمانی را انتقاد قرار داده و به‌جای آن سخن از نظام سیاسی به زبان آورند. در این اثنا، بحران نظریه سنتی درباره دولت قادر به تبیین مسائلی هم‌چون نقش گروه‌ها در قدرت سیاسی به‌خصوص گروه‌های ذی‌نفع و گروه‌های فشار نبود. این مسائل خود سبب پیدایش مباحثه بر سر پلورالیسم شد، امری که به‌منزله ماهیت چنین دموکراسی شناخته شده است (Gunnell 1996: 253-254).

در چنین فضای فکری - تاریخی بعد از شکل‌گیری علم سیاست در آمریکا شاهد دو تغییر مهم در موضوع و ماهیت قدرت هستیم: یکی این که «دولت» در اوایل دوران مدرن از سوی هابز در کتاب *لویاتان* مطرح شده بود، بعدها در قرن هجدهم از سوی هگل مورد نقد و به وسیله مارکس در سنت آلمانی مورد بسط قرار گرفت. اما به دلیل نقدهای متفکران آمریکایی جای خود را به مفهوم «نظام سیاسی» داد. دومین تغییر در خصوص «حاکمیت سیاسی» از مونیستی به پلورالیستی بود. بنابراین، نظام سیاسی و حاکمیت پلورالیستی دو تغییر مهم در حیطه «موضوع» هستند.

اما مسئله روش بدین معنا که با چه روش می‌توان چنین نظام پلورالیستی را مورد مطالعه قرار داد؟ در واقع، مسئله بر سر «نحوه» و «چگونگی» مطالعه موضوعات علم سیاست است نه خود موضوع. در این حیطه، به لحاظ زمینه‌های تاریخی در علم سیاست آمریکا شاهد تغییرات از روش‌های سنتی به روش‌های رفتارگرا و نیز از آن به پسارفتارگرا هستیم<sup>۴</sup> و مطالعه این تغییرات متضمن چهار مرحله<sup>۵</sup> است: حقوقی، سنتی، رفتاری، و پسارفتاری (Easton 1985: 133).

در مرحله حقوقی توجه‌ها به سوی توصیف قواعد و قوانین حاکم بر ساختارها و نهادهای رسمی بو و «متفکرین اصلی آن‌ها در بریتانیا والتر باجوت و در آمریکا ویلسون بودند» (ibid.: 133-136).

در مرحله سنتی بین سال‌های ۱۹۲۰ م تا ۱۹۴۰ حاکم بوده، در این مرحله تأکیدها بر توصیف‌ها و تجویزهای وضعیت‌های موجود بوده است. مشکلشان این بود «میان ارزش‌ها پژوهش‌گر و موضوع مورد مطالعه تمیزی وجود نداشت و دیگر این که چنین شیوه مطالعه فاقد انسجام نظری بود»<sup>۶</sup> (ibid.).

در مرحله رفتاری که به لحاظ تاریخی بعد از جنگ جهانی دوم شروع شد، اما خاستگاهش<sup>۷</sup> به دوران قبل از جنگ جهانی دوم باز می‌گردد<sup>۸</sup>. این نوع شیوه مطالعه بر این باور بود که روش مطالعه سیاست باید تابعی از روش علم الاجتماع باشد (Merriam 1921: 178). در واقع، رفتارگرایی<sup>۹</sup> در علم سیاست تلاشی روش‌شناسانه برای علم‌سازی بود. ویژگی‌های این تلاش: وحدت‌گرایی روشی، تأییدپذیری، توجه به تکنیک‌های تجربی، فهم نظام‌مند مشاهدات عینی<sup>۱۰</sup>، کنارگذاری ارزش‌ها از فرایند پژوهش<sup>۱۱</sup> و درنهایت، تأکید جدی بر نظریه محض<sup>۱۲</sup> (Easton 1985: 136-1139).

اما مرحله پسارفتاری که از دهه ۱۹۶۰ م شروع شده و تا امروزه تداوم داشته است. این مرحله به دو دلیل پدیدار شد: یکی مشکل اجتماعی و دیگری روش‌شناختی. در خصوص

مشکل اول باید گفت که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ م جهان شاهد تغییرات اجتماعی گسترده‌ای بود به‌خصوص با پیدایش جنبش‌های اعتراضی. مشکل دوم حکایت از این‌که کمی‌سازی رفتار انسان و نیز منفک‌سازی ارزش‌ها و هست‌ها سبب شده که علم سیاست نتواند به تبیینی بسنده از مسائل پیش‌آمده در اجتماع بپردازد.<sup>۱۳</sup> ویژگی‌های این تلاش: تأکید بر موضوع، شرایط اجتماعی، ارتباط با واقعیت، توجه به نیازهای مردم، توجه به ارزش‌ها، تاریخ و مسئولیت‌پذیری<sup>۱۴</sup> (Easton 1969: 1052).

### ۲.۳ افعال گفتاری

این بخش درصدد به‌تصویرکشاندن افعال گفتاری، که رابرت دال در آثار خویش و به‌خصوص تحلیل سیاسی مدرن درحین نگارش انجام داده است، را دارد. رابرت دال نویسنده اصلی کتاب مذکور برخلاف بریکتر که در ویرایش نسخه آخر کتاب نامی‌اش افزوده شده، در اندیشه خویش نسبت به دو زمینه، «موضوع» و «روش»، دست به انجام برخی از افعال گفتاری زده است. شرح آن‌ها به‌قرار ذیل است.

کنش‌ها و افعال گفتاری رابرت دال در زمینه‌های نظری حکایت از آن دارد که او درابتدا در کتاب *درآمدی به نظریه دموکراتیک* که در سال ۱۹۵۶ چاپ شده، می‌کوشد تا شکل و ماهیت قدرت سیاسی در آمریکا را موردواکاوی قرار دهد تا راه را برای توجیه نظری حاکمیت پلورالیسم دموکراتیک<sup>۱۵</sup> در سیاست فراهم کند. او در این کتاب از سه شکل حکومت دموکراسی صحبت می‌کند که دو شکل آن به‌دلیل مشکلاتی باید کنار گذاشته شوند و شکل سوم باید بر جریان امور حاکم گردد. دموکراسی مدیسونی و پوپولیستی قادر نیستند که محتوای واقعی دموکراسی‌های مدرن را نشان دهند. در نتیجه لازم است مدل دموکراسی پلی آرشی جای آن دو را بگیرد چون آن قادر است نحوه کارکرد واقعی دموکراسی‌های مدرن را نشان دهند (Dahl 2006: 63).

در همین راستا، دال در اثری دیگر «پلورالیسم اصلاح‌شده» بر این نظر است که امروزه کشمکش افراد و گروه‌ها برای کسب استقلال در ارتباط با کنترل دیگران است، تمایلی که اساس حیات سیاسی را شکل می‌دهد. کشمکش‌های برای استقلال و خودبستگی می‌تواند دو نتیجه داشته باشد: اگر آن‌ها موفقیت‌آمیز باشند آن‌گاه نتیجه‌اش چرخش به‌سوی کثرت‌گرایی یا پلورالیسم است و اگر این منازعات در عمل ناکام باشند آن‌گاه نتیجه آن چرخش به‌سوی مونیسم‌گرایی است. مهم‌ترین ویژگی پلورالیسم به رسمیت‌شناسی شکاف‌ها و منازعات است (Dahl 1978: 191-199). بنابراین، برای دال پلی‌آرشی شکل

واقعی دموکراسی است نه مونیسم. چون در پلی‌آرشی ارزش‌های مهم و کثیری مانند ثروت، درآمد، منزلت یا شأن اجتماعی، دانش، و شجاعت نظامی وجود دارد (Varma 1974: 81).

در همین اثنا، برخی معتقدند که تأکید دال بر پلی‌آرشی‌های موجود به منزله امکان‌پذیری و مطلوبیت تحقق دموکراسی‌سازی تاحد زیادی ناشی از تجدیدنظرطلبی در دیدگاه‌های اولیه او در خصوص پلی‌آرشی بوده و آن متضمن سه مرحله است:

در مرحله اول رابرت دال ایده پلی‌آرشی را در برابر مشارکت مطرح کرده بود. در مرحله دوم وی میان مطلوب‌های دموکراتیک و دستاوردهای پلی‌آرشی تمییز قائل شده به طریقی که آن در نوشته‌های اولیه‌اش وجود نداشت. در مرحله سوم به‌عنوان دموکراسی رویه‌ای یا شایسته‌سالاری یاد می‌شود (Krouse 1982: 441-459).

دال افزون‌تر امر مذکور، خواهان آن است چگونه می‌توان به فهم قدرت و دولت مذکور در آمریکا رسید؟ این مسئله سبب شد تا پلورالیست‌های قبل و بعد از جنگ جهانی دوم مانند دیوید ترومن، بعدها رابرت دال، در صدد احیاء روش‌های تحلیلی برآیند که براساس آن بتوان به فهم توزیع قدرت در میان گروه‌های ذی‌نفع، فرایندهای شکل‌گیری، مشارکت، و ائتلاف میان آن‌ها نائل شد (Eisenberg 2012: 70-79).

اما در مسئله روش، تلاش‌های اولیه رابرت دال در این حیثه مؤید تأیید جنبش انقلاب رفتاری در علم سیاست بود، گرچه بعدها این تلاش‌ها و افعال گفتمانی دست‌خوش تغییر می‌شوند. آن‌گونه که گفته‌اند: «که از پیش‌گامان اولیه انقلاب رفتارگرا در علم سیاست می‌توان از متفکرینی هم‌چون ... هارولد لاسول و پیش‌گامان متأخرینی هم‌چون رابرت دال ... نام برد» (Wogu et al. 2013: 3). تلاش‌های وی براساس آثارش و ترتیب زمانی قابل تقسیم به سه دوره است که شرحشان به قرار ذیل است:

در مرحله اول، دال در مقاله «علم اداره دولتی: سه معضله» در سال ۱۹۴۷ م بر این نظر است که تلاش برای ایجاد علم اداره دولتی به‌صورت‌بندی قوانین کلی شده است. این تلاش‌ها هم‌چون تلاش‌های علوم طبیعی است که قوانین عاری از ارزش‌های هنجاری، عاری از تحریف‌های ایجادشده از سوی افراد و عاری از تأثیرات نامرتبط محیط فرهنگی است (Dahl 1947: 1-4). در همین سال، وی در نقد و بررسی کتاب *سازمان صنعت نوشته* آلوین براون در سال ۱۹۴۷ بر این نظر است «روش به‌مثابه ابزاری است که به برخی از دانشمندان علوم اجتماعی کمک می‌کند که به‌صورت‌بندی‌های علمی واقعی برسند چه بسا بی‌آن دچار مشکل می‌گردند» (ibid.: 281).



در تلاشی دیگر، رابرت دال در نقد و بررسی کتابی با عنوان حاکمیت: پژوهشی در باب خیر سیاسی بر این نظر است که اثر مذکور یکی از معدودترین تلاش‌ها برای توسعه نظریه سیاسی کلان است (Dahl 1958: 89). دال در نقد این اثر سعی می‌کند تا نظر خویش را به صورت ضمنی در مورد رهیافت‌های فلسفی و تاریخی در علم سیاست مطرح کند. برای وی، رهیافت اصلی در تحلیل سیاسی باید تجربی باشد: «برای بازگشت نظریه سیاسی به متن حوادث لازم است تا ... به تحلیل‌ها و نظریه‌های تجربی روی آورد» (Dahl 1961: 766). وی در مقاله‌ای چنین می‌گوید: «من دیدگاه ترومن [یک رفتارگرای دو آتیشه] ... از صمیم قلب با آن موافقم» (ibid.: 768).

در مرحله بعد، دال سعی می‌کند که این باورها و نیت‌ها را در کتابی برای تحلیل سیاسی در علم سیاست بنویسد، یعنی کتاب *تحلیل سیاسی مدرن*، کتابی که تا چاپ سوم آن سخت وفادار به آموزه‌های روش‌شناختی پوزیتیویستی و رفتارگراست. در این مرحله دال عملاً و رسماً با نگارش کتاب *تحلیل سیاسی مدرن* دست به دفاع از رهیافت رفتارگرا در علم سیاست می‌زند. وی در این اثر می‌کوشد تا خطوط اصلی برای یک *حیطه مطالعاتی جدید* را مطرح کند (Kaplan 1964: 254). البته این خطوط و آموزه‌ها تا ویرایش سوم حفظ شده که مدلی منظم از رفتارگرایی ارائه می‌دهد که ناشی از دیدگاه‌های پوزیتیویستی است (Strickland 1978: 218).

اما در چاپ چهارم کتاب، دال وارد مرحله جدیدی از حیات تفکر سیاسی خویش شده و دست به افعال گفتاری نقدآمیز از رهیافت رفتارگرا و مشروعیت‌بخشی به رهیافت پسا رفتارگرا می‌زند که این افعال و کنش‌ها، یعنی این مقاصد و نیت‌ها، تا هنگام آخرین روزهای حیاتش تداوم داشته است. این ویرایش که در سال ۱۹۸۴ به چاپ رسیده و فصل جدیدی با عنوان «ارزیابی سیاسی» افزوده می‌شود که آن بازتابی از احیاء فلسفه سیاسی انگلو-آمریکایی یا نظریه سیاسی هنجاری است (Al-Marayati 1987: 183). بنابراین، در این چاپ تا چاپ آخر که در سال ۲۰۰۳ م است دال مهر تأییدی بر جنبش پسا رفتارگرا می‌زند. آن‌گونه که خود او می‌گوید: «من بعدها تلاش کردم تا وجه اخلاقی، هنجاری علم سیاست را با وجه تجربی و علمی‌تر ترکیب سازم» (Dahl 2007: 134).

#### ۴. مقام ارزیابی و نقد

هدف این بخش فهم این مسئله است که افعال گفتاری مذکور به خصوص در کتاب *تحلیل سیاسی مدرن* واجد محتوای فزاینده است یا کاهنده؟ یعنی ارزیابی اثر مذکور. آنچه در ذیل می‌آید شرح این دو محتواست:

#### ۱.۴ محتوای فزاینده

اثر رابرت دال افزون بر افعال گفتاری مذکور، آن واجد محتوا گزاره‌ای حول سه محور است: اول، موضوع مطالعه سیاست، دوم صورت سیاست، و سوم روش مطالعه سیاست. هر سه آن‌ها متضمن ماهیتی پلورالیستی و نفی مونیسم است. در محور اول، دال در این اثر درصدد است که موضوع سیاست را دست‌خوش تغییر کند و آن را به مفهوم «نفوذ» تبدیل کند. از نظر دال سیاست در تاریخ اندیشه سیاسی همواره بر حسب موضوع آن مورد تعریف واقع شده است:

برای مثال، ارسطو آن را انقیاد، ماکس وبر آن را اعمال قدرت و هارولد لاسول آن را عنوان دانش قدرت». برای دال این تعاریف نابسند و سیاست باید براساس نفوذ تعریف شود: «به نظر ما سیاست صرفاً اعمال نفوذ است (دال و بریکتر ۱۳۹۲: ۵۸-۶۰).

از نظر دال در معنای این مفاهیم باید اصلاحاتی صورت گیرد تا اولاً واجد بعد سرزمینی شود. ثانیاً، متضمن روابط قدرت، قیادت، و اقتدار باشد. سوم آن به دلیل اعمال نفوذ متضمن حضور فراگیر باشد، در حیطه عمومی و خصوصی. نوآوری دال نسبت به قدما آن‌که در ابتدا بر اجتماع خودکفایی ارسطویی، روابط متضمن قیادت وبری را بیفزاید و سپس، با افزودن ایده لاسولی سعی کند سیاست را حضوری فراگیر تعریف کند. به تعبیر خود وی «برابر دانستن سیاست با اعمال نفوذ سبب شده که سیاست تقریباً در همه روابط انسانی حضور داشته باشد» (همان: ۶۴).

دال در برابر دانستن سیاست با اعمال نفوذ سعی می‌کند به نقد و نیز تأیید دیدگاه‌هایی بپردازد. برای دال، لوکس مفهومی از قدرت را مطرح می‌سازد «که برطبق آن «الف» بر «ب» اعمال قدرت می‌کند». این تعریف از نظر دال واجد مشکلاتی است: مشکل اول، با حذف اشکالی از نفوذ «الف» که از نظر منافع فرد «ب» مطلوب است سبب می‌شود وضعیت‌هایی که در آن کنترل‌های فرد «الف» با منافع فرد «ب» مغایرتی نداشته باشد، کنار گذاشته شود. مشکل دوم این‌که تعریف قدرت در اندیشه لوکس و حتی جیمز مارچ وابسته به مفهوم «منافع» است (همان: ۴۷-۴۸).

رفع این مسائل و مشکلات در گرو تعریفی جدید از مفهوم قدرت است. آن‌گونه که خود رابرت دال می‌گوید: «از نظر ما نفوذ رابطه‌ای میان کنش‌گران انسانی به گونه‌ای که نیازها و خواسته‌ها و ترجیحات یا نیات یک یا چند کنش‌گر درجهتی هماهنگ با و نه مغایر با نیازها، ترجیحات، یا نیات نفوذ دیگران اثر گذارد». این تعریف از نفوذ از سوی رابرت دال در واقع

تأیید تفسیر جک نیگل از مفهوم قدرت است: «در این تعریف یک رابطه علت و معلولی وجود دارد که در آن به صورت واضح نفوذ متضمن موجبیت است» (همان: ۵۰-۵۳).

بنابراین، در این مرحله، نوآوری و محتوای فزاینده دال نسبت به متفکرانی که در بالا نام برده شده‌اند، در این که او توانسته است: اولاً مفهوم نفوذ را جای‌گزین مفاهیم قدرت، اقتدار، و قیادت در سیاست کند. ثانیاً، برخلاف برداشتهای متفکران درصدد است که ماهیت نفوذ را یک ماهیت پلورالیستی در نظر گیرد که در آن یک فرد بر فرد دیگر حتی در حیطه‌های غیرسیاسی واجد نفوذ است. در نهایت، دال دامنه نفوذ را برخلاف قدرت دامنه در نظر می‌گیرد که سیاست حضوری فراگیر در زندگی روزمره دارد.

در محور دوم، نوآوری دال نه تنها متضمن نفوذ، بلکه نظام سیاسی را مبتنی بر ماهیتی متکثر و پراکنده می‌داند. در این اثر رابرت دال به جای دولت سخن از نظام سیاسی و به جای دموکراسی صحبت از پلی‌آرشی به میان می‌آورد. وی گرچه دیوید ایستون و دیگر متفکران آمریکایی نظام سیاسی را مفهومی گویاتر برای توضیح سیاست می‌داند، تمایز آن با نظام‌های سیاسی دیگر در ماهیت پلورالیستی آن است. برای رابرت دال کانون تحلیل سیاسی مدرن این است که سیاست متضمن اعمال نفوذ باشد و نظام سیاسی مستلزم مجموعه‌ای از عناصر باشد که به صورت مجزا یا جمعی بر یکدیگر اعمال نفوذ می‌کنند. در این نظام سیاسی از میان گروه‌ها، مجتمع، و نهادهایی که وجود دارد فقط حکومت‌ها و دولت‌ها هستند به دلیل داشتن کاربرد مشروع زور از توان بالقوه برای اعمال نفوذ بیش‌تر برخوردارند (همان: ۷۳-۷۴).

در خصوص نظام سیاسی رابرت دال دو دیدگاه افراطی را مورد نقد قرار دهد و به جای آن از دیدگاه میانه‌روتر دفاع کند. دیدگاه نخست که میان نظام‌های سیاسی هیچ‌گونه تفاوت و تمایزی نمی‌گذارد. دیدگاه دوم درصدد تقسیم‌بندی دل‌خواهی نظام‌ها بدون معیار است. اما رابرت دال می‌کوشد مبنایی برای تقسیم‌بندی، مقایسه یا شباهت نظام‌ها به دست دهد. او شباهت‌های نظام سیاسی را براساس دست‌رسی ناموزون به منابع نفوذ سیاسی، تلاش برای اعمال نفوذ بر حکومت، توزیع ناموزون نفوذ بر حکومت، تعقیب اهداف متعارض و حل تعارضات، کسب مشروعیت، شکل‌دادن به یک ایدئولوژی، و تفاوت‌های نظام سیاسی را از نظر اعمال قدرت و نفوذ منقسم می‌داند. این تفاوت میان نظام سیاسی تفاوت میان «پلی‌آرشی» و «غیرپلی‌آرشی» است (همان: ۱۱۷-۱۵۴).

این تلاش رابرت دال برای تقسیم‌بندی و تفاوت نظام‌های سیاسی در برابر تلاش‌های دیوید ایستون قرار می‌گیرد. ایستون قبلاً کوشیده بود که ایده سیستم‌ها و نظام‌ها را برای

تحلیل سیاسی معرفی کند. از نظر او، حیات سیاسی به‌سان نظام سیاسی یا سیستمی تلقی می‌شود که نتایج خاص خود را دارد و آن در جهت اهداف تحلیل متمایز و مجزا از فعالیت‌های اجتماع است (Easton 1957: 383-384). از این‌رو، نظام سیاسی به‌منزله چهارچوبی برای تحلیل سیاسی است (Easton 1965). اما برای رابرت دال این نظر مورد تأیید است که نظام سیاسی چهارچوبی برای تحلیل به‌دست می‌دهد، ولی ماهیت این چهارچوب دیگر نمی‌تواند براساس نوع آرمانی قدرت یا نفوذ تقسیم‌بندی شود، بلکه آن باید براساس امر واقع و موجود منقسم و متمایز گردد این امر واقع، از نظر دال چیزی جز پلی‌آرشی و غیرپلی‌آرشی نیست، یعنی همان محتوای فزاینده دال نسبت به ایستون.

پلی‌آرشی از نظر رابرت دال هم بدیلی برای مجلس شهروندی یونان باستان و نظام نمایندگی دوران مدرن است. زیرا آن اولاً وجود تکثر و تنوع قدرت را می‌پذیرد. ثانیاً، این گروه‌ها نه تنها حق مشارکت در سیاست و فرایندهای تصمیم‌گیری دارند، بلکه آنان نیز از حق اعتراض و مخالفت برخوردارند. سوم، در این نوع نظام‌ها بیش‌تر وجه اقناعی کاربرد دارد تا وجه اجبار و اکراه. چهارم، در این نوع نظام‌ها گرچه کنترل وجود دارد، آن برخلاف نظام‌های اقتدارگرا و توتالیتر به‌صورت متقابل است هم نظام بر مردم کنترل دارند و هم مردم و گروه‌ها بر قدرت کنترل دارند. درنهایت، تغییر جزو ذاتی این نظام است، تغییر سبب می‌شود که قدرت سیاسی در دستان یک حزب یا یک گروه جمع نشود، بلکه با چرخش قدرت و نفوذ در میان گروه‌ها و افراد کارآمدی چنین نظامی افزایش یابد (دال و بریکنر ۱۳۹۲: ۱۵۳-۱۶۶).

درنهایت، نوآوری دیگر رابرت دال درخصوص و نحوه مطالعه سیاست است. دال گرچه در چاپ اول کتاب تا چاپ سوم بر رهیافت رفتارگرا تأکید دارد، ولی از چاپ چهارم تا ششم وی درصدد تأیید رهیافت پسارفتارگراست. این تغییر فقط از رفتارگرا به پسارفتارگرا نیست، بلکه دال ایده پلورالیسم و پلی‌آرشی را به بعد روش تسری می‌دهد به‌گونه‌ای که وی از کثرت روش‌ها در مطالعه پدیده‌های سیاسی سخن به‌میان می‌آورد<sup>۱۶</sup>. از سوی دیگر، نوآوری وی زمانی مشخص خواهد شد که آن را با آثار دیگر که در این زمینه‌ها نوشته‌شده مورد مقایسه و ارزیابی قرار گیرند، ارزیابی که میان یک اثر و اثرهای نوشته‌شده در یک زمینه یا موضوع خاص است.

دال در کتاب *تحلیل سیاسی مدرن* بارها این ایده را مطرح می‌کند که تحلیل سیاسی باید متضمن هم بعد هنجاری و هم بعد تجربی باشد. از نظر وی «ارزیابی سیاسی ... نوعاً شامل عناصر تحلیل هنجاری، تجربی، و مفهومی است» (همان: ۲۳۱). تحلیل سیاسی متضمن ابعاد

هنجاری<sup>۱۷</sup> و تجربی است و چنین منطقی از روش‌شناسی سبب شده که میان تحلیل‌های علمی یعنی تجربی و تحلیل‌های غیرعلمی یعنی هنجاری به نوعی این‌همانی ایجاد شود. تحلیل سیاسی مدرن در اندیشه دال گرچه بر برداشت مضیق از علم تأکید دارد و علم محض را به ابعاد تجربی در سیاست محدود می‌سازد، از سوی دیگر آن در صدد است که ابعاد هنجاری و مفهومی را به مطالعه پدیده‌های سیاسی بیفزاید.

این تلاش دال زمانی اهمیت آن مشخص می‌شود که نسبت به آثار نوشته‌شده در این خصوص، یعنی تحلیل سیاسی، مورد ارزیابی نیز قرار گیرد. برای مثال، کتاب *مقدمه‌ای بر تحلیل سیاسی* که استریکلند در سال ۱۹۷۴ نوشته است. نویسنده هدف از نگارش کتاب را «تحلیل مقدماتی رفتار سیاسی می‌داند». شیوه پرداختن نویسنده در کتاب بدین صورت که با طرح مفروضات نسبت به مفاهیم سیاسی سعی دارد قضیه‌ها و مسائلی را برای مخاطب بیان کند. کتابی دیگر با عنوان *بنیان‌های تحلیل سیاسی: درآمدی به نظریه انتخاب جمعی*، از سوی آبرامز در سال ۱۹۸۶ منتشر شده که در آن نویسنده در صدد است که نظریه انتخاب جمعی را به تاریخ اندیشه بیفزاید و نیز خواننده را نسبت به بسیاری از کاربردهای ممکن نظریه مذکور متقاعد سازد. یا در کتاب *تحلیل سیاسی کالین هی* که در سال ۲۰۰۲ م به چاپ رسیده است. در این اثر نویسنده در صدد است تا به دیدگاه‌ها و مشاجراتی که در تحلیل سیاسی وجود دارند بپردازد، توضیحی در خصوص سیاسی و علمی بودن سیاست به دست دهد، و شرحی از نظریه‌های موجود. یا در کتاب *تحلیل سیاسی با تکیه بر شرایط و زمینه‌ها* نوشته جمعی از نویسندگان به ویراستاری گادوین و چارلز تیلی در سال ۲۰۰۶ شاهد این هستیم که نویسندگان در صدد پاسخ به چرایی و چگونگی اهمیت انقلاب رفتاری است.

#### ۲.۴ محتوای کاهنده

تلاش رابرت دال افزون‌بر نوآوری واجد محتوای کاهنده نیز هست. درست چند سال بعد از انتشار کتاب دال در سال ۱۹۶۵ م کتابی با عنوان *نظریه و روش تحلیل سیاسی* از سوی می‌ین به‌نگارش در می‌آید. این کتاب به مسائل گسترده روش‌شناختی مانند ماهیت و انواع تبیین‌های علمی، ماهیت نظریه به‌مثابه ابزار تبیینی، انواع نظریه، و غیره می‌پردازد (Bluhm 1966: 840-841). بعدها وی در کتابی دیگر با عنوان *بنیان‌های تحلیل سیاسی: تجربی و هنجاری* در سال ۱۹۷۱ در پی ایجاد رهیافتی واحد برای تحلیل تجربی و هنجاری در سیاست بر می‌آید: اولاً به‌لحاظ منطقی قابل دفاع باشد و ثانیاً، یکی از دیگری منتفع شود.

اما مشکلی که به لحاظ روش‌شناختی در این جا مطرح می‌شود این که قضاوت‌های ارزشی به لحاظ منطقی از مشاهدات تجربی به دست نمی‌آیند یا این که منطقی صوری نمی‌تواند مشاهدات را از تبیین‌های عملی استنتاج کند (Gatlin 1972: 674-675). هر چند تلاش می‌بین قبل از دال در صدد ایجاد سنتزی میان تحلیل هنجاری و تجربی بوده و توانسته بود تا حدی زیادی تلاش‌های خویش را معطوف به فلسفه علم سیاست کند.

دال وقتی در کتاب مذکور خویش به مسئله چگونگی پیوند میان تحلیل هنجاری و تجربی می‌رسد چنین می‌گوید:

در نگاه نخست تمیز میان امر تجربی و هنجاری دشوار به نظر نمی‌رسد. اما کمی پیچیده‌تر از آن است که در بالا اشاره شد. یکی این که گزاره‌ها درباره سیاست معمولاً شامل هر دو عنصر تجربی و هنجاری‌اند و دیگر این که حتی تحقیقات تجربی محض یا گزاره‌های تجربی محض نوعاً ریشه در ملاحظات هنجاری دارند (دال و بریکتر ۱۳۹۲: ۲۳۲).

برای دال، گزاره واجد عناصر تجربی و هنجاری‌اند و پژوهش‌ها نیز عاری از ارزش‌ها و ملاحظات هنجاری نیستند. دال هم چون می‌بین قادر به توضیح این مسئله نیست که آیا این پیوند میان دو نوع گزاره، به لحاظ منطقی است یا به لحاظ معرفت‌شناختی است یا هستی‌شناختی. یا این که ملاحظات هنجاری در کدام یک از فرایندهای تحلیل یعنی انتخاب موضوع، جمع‌آوری داده یا تحلیل و ارزیابی داده‌ها دخالت دارند. از این رو، پذیرش این ایده که از سوی پساپوزیتیویست‌هایی هم چون کواین، پاتنام، کوهن، و غیره بیان شده که تفکیک گزاره‌ها به تحلیلی و ترکیبی، پیشینی و پسینی دو ایده جزمی پوزیتیویستی‌اند یا این که مشاهدات ختی در علم وجود ندارد و تمام مشاهدات آغشته به نظریه هستند، نمی‌تواند گویای نحوه اخذ گزاره‌های هنجاری از تجربی باشد.

این مسئله یک مسئله روش‌شناختی است که به چه صورت یا به چه شیوه‌ای می‌توان گزاره هنجاری را از گزاره تجربی اخذ کرد. برای مثال، دال می‌گوید وقتی اظهار می‌شود: «حکومت باید برنامه‌ای برای بیمه بهداشتی همگانی برقرار سازد» (همان: ۲۳۱-۲۳۲). آن به طور ضمنی متضمن هم عنصر هنجاری است و هم عنصر تجربی. هنجاری به این معنا که وظیفه حکومت این است که برای بهبود وضعیت سلامت باید یک برنامه سلامت برای تمامی اعضای اجتماع داشته باشد و تجربی اشاره به این دارد که سلامتی هدفی مطلوب برای انسان‌هاست و بیمه می‌تواند به افزایش عمر آدمی کمک کند. در این گزاره مذکور، این

که گفته شود آن‌ها به‌طور ضمنی واجد عنصر هنجاری و تجربی‌اند با این‌که گفته شود چگونه و به چه صورت آن‌ها از یک‌دیگر اخذ می‌شوند دو مسئله متفاوت است. چون اولی می‌تواند مسئله‌ای منطقی یا انتولوژیک باشد و دومی مسئله‌ای روش‌شناختی است و میان این دو تفاوتی است عظیم و نباید حکم یکی را به دیگری تسری داد. هنگامی صحبت از روش می‌شود آن‌گاه در گزاره مذکور باید در عمل نیز نشان داده شود که اگر حکومت بخواهد به مسائل بهداشتی توجه کند لازمه آن انجام پژوهش تجربی است که مسائل و مشکلات موجود در زمینه بهداشت همگانی مشخص شود و سپس با ترسیم یک برنامه‌ای جامع بتواند این مسائل را به حداقل برساند. درمقابل، اگر گفته شود حکومت باید برنامه‌ای برای بهداشت همگانی داشته باشد آن دیگر مسئله یک مسئله تجربی نیست که درصدد پژوهش تجربی باشیم، بلکه برعکس، یک مسئله هنجاری است و مستلزم پژوهش فلسفی است در مبنای خود حکومت، یعنی این‌که چه حکومتی می‌تواند برنامه‌ای جامع برای بهداشت داشته باشد یا چه حکومت‌هایی نمی‌توانند برای سلامت اجتماع خویش برنامه‌ای تدوین کنند. چون سلامت اجتماع می‌تواند با مبنای اعتقادی، ارزشی، و هنجاری یک حکومت در تعارض یا تناسب باشد.

مشکل دیگر این است گرچه رابرت دال به فلسفه سیاسی و شیوه تحلیل فلسفی در علم سیاست اهمیت می‌دهد آن اساساً به این نمی‌پردازد که جایگاه روش‌های تاریخی و ارزش‌ها گذشته در علم سیاست کجاست. اگر سخن از تحلیل هنجاری مفهوم برابر در نزد ری و مفهوم عدالت در نزد جان رالز به‌میان می‌آید، ولی مشخص نیست که این مفهوم به‌لحاظ تاریخی و نه فلسفی واجد چه برداشت‌ها، دیدگاه، معانی، و مقاصدی است. تحلیل تاریخی برخلاف تحلیل فلسفی درصدد نیست که به‌وسیله روش‌های منطقی یا استدلال سعی کند به یک مفهوم یا ایده دلالتی تجویز کند، بلکه آن درصدد است نشان دهد که در طول تاریخ اندیشه سیاسی و در دوره‌های تاریخی یک متفکر یا تعدادی از متفکران چه برداشت‌هایی از مفهوم مذکور دارند و چگونه آنان ارزش‌های فرهنگی و تاریخی یک قوم یا سرزمین را شکل داده‌اند. بنابراین، ارزشی که دال درصدد جمع آن با فکت‌هاست، ارزش‌های فلسفه‌ای هستند نه تاریخی که در گذشته یک قوم یا ملت وجود داشته است. این قطع رابطه با ارزش‌های گذشته سبب معضل و کاستی عظیمی در تحلیل سیاسی دال شده است. چون مسائل امروزی ریشه در ارزش‌ها و مسائل گذشته دارند همان‌گونه که مسائل آینده نیز ریشه در مسائل امروز خواهند داشت. از این‌رو، فهم این مسائل و ارزش‌ها

در گذشته می‌تواند به فهم ارزش‌های امروزی کمک کند و این هدف اصلی پژوهش و تحقیق در حیطه اندیشه سیاسی است.

مشکل اساسی دیگر در تعریف و غایت سیاست است. برای دال سیاست اساساً با نفوذ تعریف می‌شود و سیاست عاری از غایت است. درحالی‌که برای ارسطو سیاست با تدبیرکردن گره خورده و آن‌که غایت سیاست امکان بهزیستن است نه صرفاً درکنار هم زیستن. این بدان معناست که تحلیل دال هنوز در دایره بسته امر مدرن و به‌خصوص لیبرالیسم می‌چرخد. در امر مدرن تلاش‌های فلاسفه سیاست هم‌چون دال این بود که میان اخلاق و سیاست جدایی بیفکنند امری که در نزد قدما اعم از یونان و ایران، پیوند ناگسستنی میان دو اضلاع حکمت عملی می‌دیدند که یونانی‌ها حکم به تمهید اخلاق و ایرانیان حکم به بنیان داده بودند. حال چنین نگرشی سبب شده که اساساً سیاست از غایت تهی شود و امکان تحقق زندگی فضیلت‌مندانه به ورطه فراموشی سپرده شود و زندگی صرف زیستن در امر ماده توجه شود. تلاش دیگر انسان مدرن نظیر دال آن است که میان خود و دیگری، یعنی خیر عمومی و فردی تمیز قائل شوند و وظیفه قدرت را تأمین نیازهای فردی بدانند برای آن‌ها خیر عمومی در نهایتش همان خیر فردی است که اساس اندیشه لیبرالی است. درحالی‌که برای قدما، خیر عمومی مقدم بر خیر فردی است که اساس و عظمت شهرها به همین خیر وابسته است، امری که برای ارسطو معیار اصلی تمیز نهادهای سیاسی مطلوب از نامطلوب است. تلاش دیگر دال در همین زمینه، آن است که وی هنوز وفادار به انسان ذره‌گونه‌هازی است، درواقع فردیت را بنیان می‌داند. درحالی‌که در اندیشه قدمایمان دیگری همان خویشتن خویش است که سبب می‌شود تا نسبتی میان خویشتن خود و دیگری حاصل گردد که از ارسطو از آن با عنوان خیرخواهی یاد می‌کند امری که برای انسان لیبرالی غریب و بیگانه است.

معضل دیگر اثر رابرت دال این‌که آن به‌لحاظ ارزش‌شناسی یا آکسیولوژی به ارزش‌ها و هنجارهای خاصی اهمیت می‌دهد و ارزش‌های دیگر را از صحنه روزگار محو می‌کند. برخی این مسئله را به‌درستی خاطر نشان ساخته‌اند: «دال از "ارزش‌های مهم" ... صحبت می‌کند این ارزش‌ها شامل ثروت، درآمد، منزلت، یا شأن اجتماعی، دانش، و شجاعت نظامی است. در این‌جا جایی برای ارزش‌های اخلاقی و فضیلت‌های مطرح‌شده توسط انجیل، بودایسم، یا اخلاق ارسطویی وجود ندارد» (Varma 1974: 81). درواقع، این ارزش‌ها برای دال ارزش‌هایی هستند که در فضای لیبرالی واجد معنایند، وی نه تنها ارزش‌های گذشته را توجهی نمی‌نهد، بلکه برای ارزش‌های هم‌چون ارزش‌های اخلاقی یا متافیزیکی



چندان اهمیتی قائل نیست. در واقع، دال از یک سو میان ابعاد هنجاری و تجویزی در صدد برقراری پیوند است و از سوی دیگر معتقد به جدایی بین ارزش‌ها اعم از اخلاقی و سیاسی است. این تناقض در اندیشه دال دلالت بر این دارد هر چند او وام‌دار آموزه‌های پسارفتارگراست که در صدد سنتز میان عناصر هنجاری و تجربی‌اند یا بازگرداندن ارزش‌ها به تحلیل سیاسی‌اند و ولی برای دال ارزش‌ها معنای خاصی دارند و آن شامل ارزش‌های متافیزیکی اعم از دینی و اخلاقی در سیاست و در تحلیل سیاسی نمی‌شود. این امر سبب شده که بخشی از واقعیت اجتماع امروزی به ورطه فراموشی سپرده شود و مشخص نباشد وقتی محقق با ارزش‌های متافیزیکی مواجه است چگونه باید دست به پژوهش در خصوص آن‌ها بزند. در نتیجه این نادیده‌انگاری دال از ارزش‌های متافیزیکی سبب نابسندگی تحلیل سیاسی مدرن شده، امری که باید در فلسفه علم سیاست مورد توجه قرار گیرد. هر چند تلاش‌های فلاسفه قاره‌ای در نهایت سبب شد که انگاره پوزیتیویستی یعنی تفکیک میان فکت‌ها و هنجارها فرو پاشد، امری که در سنت فکریمان همواره میان هست‌ها و ارزش‌ها نسبت برقرار بوده است که یکی بی‌دیگر امکان‌پذیر نبوده است، و برخی پساپوزیتیویست‌ها مشاهدات آدمی را آغشته به ارزش‌ها یعنی نظریه‌های علمی بدانند ولی ارزش‌های متافیزیکی و اخلاقی چه در پوزیتیویسم و چه پساپوزیتیویسم هنوز محلی از اعراب ندارند و این معضلی برای روش‌شناسی در علم سیاست و محتوای کاهنده برای رابرت دال.

## ۵. نتیجه‌گیری

رابرت دال در کتاب *تحلیل سیاسی مدرن* این ایده پلورالیستی را می‌پذیرد که روش‌های مونیستی قادر به توضیح واقعیت حیات سیاسی نیستند. تلاش وی در واقع نوعی شورش علیه ایده مونیسم اعم از سیاست و روش‌های مطالعه سیاست بود. برای دال مونیسم در عرصه سیاست قادر به تبیین و توضیح چپستی آن و نیز صورت و ماهیت نظام سیاسی نیست. در مقابل، در برداشت پلورالیستی مفهوم قدرت جای خود را به مفهوم نفوذ می‌دهد و ثانیاً، آن دیگر به صورت متمرکز و انباشتی تصور نمی‌شود که از بالا به پایین اعمال گردد، بلکه آن به صورت پراکنده و متکثر تلقی می‌شود که در همه روابط انسانی حضوری فراگیر و مستمر دارد. سوم این‌که، نفوذ به صورت متقابل است چون وجود گروه‌های مختلف در اجتماع سبب شده که آن‌ها بتوانند در فرایندهای تصمیم‌گیری اعمال نفوذ کنند. در نهایت، در نفوذ برخلاف قدرت جنبه اجبار و اکراه معنایی ندارد، بلکه تمرکز بر وجه اقناعی سیاست است. در حیطه روش‌شناسی دال می‌پذیرد که مونیسم روشی قادر

به تبیین و توضیح واقعیت‌های حیات سیاسی مانند حقوق اقلیت‌ها، حقوق زنان، حقوق نژادی، و مسائل دیگر نیست. مونیسم روشی مبتنی بر این فرض است که موضوع و روش مطالعه در علم سیاست با علم فیزیک تفاوتی ندارد. بنابراین، پدیده‌ها در علم سیاست به‌سان اجسام جامدی می‌مانند که می‌توان با مشاهده رفتار آن‌ها به الگوی ثابت و تعمیم یافته‌ها دست یافت. درمقابل، پلورالیسم روشی بر این نظر است که میان پدیده‌های سیاسی و فیزیک تفاوتی عظیم وجود دارد. پدیده‌های سیاسی واجد معنا نیت و کنش هستند، ولی پدیده‌های فیزیکی فاقد فاعل مایشاء انسانی و نیز معنا، نیت، و کنش هستند. پس، در پلورالیسم روشی این فرض پذیرفته شده که اولاً از روش‌های مختلف می‌توان دست به پژوهش زد و ثانیاً، یافته‌های پژوهش در مورد «الف» نمی‌تواند به مورد «ب» نیز تسری و تعمیم یابد.

اما مشکلات اثر دال صرف نظر برداشت مضیق و مدرن از روش و سیاست، در آن‌جاست که آن پلورالیسم سیاسی و روشی را می‌پذیرد ولی پلورالیسم ارزشی را نمی‌پذیرد. در پلورالیسم ارزشی باید به ارزش‌های متفاوتی و تاریخی نیز توجه شود. چون بخشی از واقعیت و نه همه آن مستلزم ارزش‌های تاریخی و متفاوتی است و بدون توجه به آن‌ها تحلیل سیاسی نمی‌تواند بسنده باشد و فهمی مناسب از حیات سیاسی به‌دست دهد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. برای آشنایی با مباحث روش‌شناسی اسکینر، See Skinner 1969, 1974, and 2002.
۲. برای آشنایی بیشتر، See Lakatos 1968a, 1968b, and 1970.
۳. این ارزیابی برخلاف ارزیابی رایج به‌خصوص ارزیابی آگوئین میلر در بررسی یک اثر است. میلر در مقاله‌ای بر این نظر است: «برای بررسی و ارزیابی آن‌چه دیوید ایستون ... من درصدم تا این ارزیابی را با چنین مسئله‌ای آغاز کنم که حدسم این است اثر ایستون به هیچ وجه تماماً نامطلوب نیست» (Miller 1971: 184). اما از نظر ما، مسائل و مشکلات چنین ارزیابی عبارت‌اند از: اولاً آن کوششی برای ارزیابی زمینه‌هایی که متن در آن خلق شده نمی‌کند. ثانیاً، افعال گفتاری مندرج در سخن نویسنده موردبازیابی و شناسایی قرار نمی‌گیرند. سوم، محتوای فزاینده یا کاهنده افعال مذکور در آثار، اندیشه‌ها، و زمینه‌ها موردغفلت واقع شده است.
۴. برای آشنایی بیشتر بنگرید به (Ross 2007).
۵. برخی دیگر نظری متفاوت دارند بنگرید به (Dryzek 2006: 487).
۶. البته این معضلات سبب شد که بعدها اشتراوس گرایان برای احیای رهیافت‌های تفسیری بکوشند (Monroe 2004: 95).

۷. در مورد خاستگاه انقلاب رفتاری بنگرید به (Berkenpas 2012: 1-3).
۸. در این مرحله، برخی جنبش رفتاری را تلاشی آگاهانه تلقی کرده (Easton 1987: 110-111)، برخی آن را شورشی علیه روش‌های کلاسیک (Wahlke 1979: 9) و برخی دیگر آن را تلاش علمی‌سازی حیطه‌ای از معرفت یاد کرده‌اند (Berkenpas 2012: 1).
۹. در خصوص مفهوم رفتارگرایی باید گفت که در این جا باید میان دو واژه تمیز قائل شد: «behaviorism» و «behavioralism». اصطلاح اول اشاره به نظریه‌ای در روان‌شناسی در مورد رفتار انسان و دومی اشاره به جریانی در علم سیاست دارد (Easton 1985: 136-1139). ایده‌کانونی در رفتارگرایی روان‌شناختی (behaviorism) همانا امکان‌پذیر ساختن علم رفتار، محرک‌ها، انگیزه‌ها، و مسائل ذهن است (Baum 2005: 3). در چنین علمی دو نوع رفتارگرا وجود دارد: رادیکال و روش‌شناختی. رادیکال هم‌چون بی اف اسکینر (Moore 1981: 62) و رفتارگرای روش‌شناختی بازنمایی‌کننده دغدغه‌های فلسفه علم پوزیتیویستی در علوم اجتماعی بود (Day 1983: 89-100).
۱۰. در خصوص نظریه سیاسی باید گفت نظریه کلاسیک در صدد ایضاح هنجاری مسائل بود (Mayhew 2000: 192). اما بعدها علمی‌سازی روش به دلایل مشکلات عدیده سبب شد تا روش‌های هنجاری بار دیگر به میدان برگردند (Adcock and Bevir 2007: 210).
۱۱. ارزش‌ها و پیش‌بینی دو مسئله اختلاف‌برانگیز در میان رفتارگرایان و سنت‌گرایان بوده است برای آشنایی بنگرید به (Easton 1957: 112-113).
۱۲. برای اطلاع از پیش‌فرض‌های روش‌شناختی جنبش رفتارگرا بنگرید به (Easton 1965: 7).
۱۳. برخی بر این نظرند که بیش‌تر پسار رفتارگرایان منتقد عمل دانشمندان علم سیاست‌اند نه امکان‌مطلوبیت علمی (Kim 1977: 83-84).
۱۴. برای آشنایی بیش‌تر با برخی ویژگی‌های روش‌شناختی پسار رفتارگرا بنگرید به (Baker et al. 1972: 271-272).
۱۵. از نظر برخی نظریه پلورالیسم دموکراتیک دال به‌منزله جریان اصلی در علم سیاست آمریکاست (Gunnell 2004: 49).
۱۶. برخی به‌درستی در همین خصوص گفته‌اند که «او به جمع‌بندی ستایش‌آمیز ایده‌هایی رسیده است که تماماً در نوشته‌های اولیه‌اش بسط‌یافته و به‌کار برده شده است» (Prothro 1964: 467-468).
۱۷. البته ناگفته نماند نظریه سیاسی هنجاری که در علم سیاست مورد توجه قرار گرفت به‌دلیل تلاش‌های افرادی هم‌چون جان رالز و فلسفه پسا رالزی بود (Sangiovanni 2008: 219).

## کتاب‌نامه

استریکلند، دی و دیگران (۱۳۸۰)، *مقدمه‌ای بر تحلیل سیاسی*، ترجمه علی معنوی، تهران: آگه.  
دال، رابرت و اشتاین بریکتر (۱۳۹۲)، *تحلیل سیاسی مدرن*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: فرهنگ جاوید.  
گادوین، رابرت و چارلز تیلی (۱۳۹۰)، *تحلیل سیاسی با تکیه بر شرایط و زمینه‌ها*، ترجمه رضا سیمیر، تهران: دانشگاه امام صادق.

هی، کالین (۱۳۸۵)، *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.

- Adcock, R. and M. Bevir (2007), "The Remaking of Political Theory", in *Modern Political Science: Anglo-American Exchanges Since 1880*, Robert Adcock, Mark Bevir, and Shannon C. Stimson (eds.), USA: Princeton University Press.
- Al-Marayati, Abid A. (1987), "Review", *International Social Science Review*, vol. 62, no. 4.
- Austin, J. L. (1962), *How to Do Things with Words*, J. O. Urmson and M. Sbisà (eds.), Oxford: The Clarendon Press.
- Austin, J. L. (1970), "Performative Utterance", in: *Philosophical Papers*, Second Edition, J. O. Urmson and G. J. Warnock (eds.), Oxford: The Clarendon Press.
- Baker, K. L., S. G. Hajjar, and A. E. Schenker (1972), "A Note on Behaviorists and Post-Behaviorists in Contemporary Political Science", *Political Science & Politics*, vol. 5, no. 3.
- Baum, W. M. (2005), *Understanding Behaviorism: Behavior, Culture, and Evolution*, New Jersey: Wiley-Blackwell.
- Berkenpas, J. R. (2012), "The Behavioral Revolution? History and Myth in American Political Science", the Western Political Science Association's Annual Meeting (Portland), Western Michigan University.
- Berndtson, E. (1987), "The Rise and Fall of American Political Science: Personalities, Quotations, Speculations", *International Political Science Review*, vol. 8, no. 1.
- Bluhm, William T. (1966), "Review", *The Journal of Politics*, vol. 28, no. 4.
- Dahl, A. Robert (1947), "Review: Validity of Organizational Theories", *Public Administration Review*, vol. 7, no. 4.
- Dahl, R. (2007), "Normative Theory, Empirical Research, and Democracy", *Passion, Craft and Method in Comparative Politics*, Gerardo L. Munck and Richard Snyder (eds.), The Johns Hopkins University Press.
- Dahl, R. A. (1961), "The Behavioral Approach in Political Science: Epitaph for a Monument to a Successful Protest", *American Political Science Review*, vol. 55, no. 4.
- Dahl, R. A. (1978), "Pluralism Revisited", *Comparative Politics*, vol. 10, no. 2.
- Dahl, R. A. (1958), "Review: Political Theory: Truth and Consequence", *World Politics*, vol. 11, no. 1.
- Dahl, R. A. (1947), "The Science of Public Administration: Three Problems", *Public Administration Review*, vol. 7, no. 1.

- Dahl, R. A. (2006), *A Preface to Democratic Theory: Expanded Edition*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Day, W. (1983), "On the Difference between Radical and Methodological Behaviorism". *Behaviorism*, vol. 11, no. 1.
- Dryzek, J. S. (2006), "Revolutions without Enemies: Key Transformations in Political Science", *American Political Science Review*, vol. 100, no. 4.
- Easton, D. (1957), "An Approach to the Analysis of Political Systems", *World Politics*, vol. 9, no. 3.
- Easton, D. (1957), "Traditional and Behavioral Research in American Political Science", *Administrative Science Quarterly*, vol. 2, no. 1.
- Easton, D. (1969), "The New Revolution in Political Science", *American Political Science Review*, vol. 63, no. 4.
- Easton, D. (1985), "Political Science in the United States Past and Present", *International Political Science Review*, vol. 6, no. 1.
- Easton, David (1965), *A Framework for Political Analysis*, Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall, Inc.
- Eisenberg, Avigail (2012), "Pluralism and Method at the Turn of the Century", in: *Modern Pluralism: Anglo-American Debates Since 1880*, Mark Bevir (ed.), Cambridge :Cambridge University Press.
- Gatlin, Douglas S. (1972), "Review", *The Journal of Politics*, vol. 34, no. 2.
- Gunnell, J. G. (1996), "The Genealogy of American Pluralism: from Madison to Behavioralism", *International Political Science Review*, vol. 17, no. 3.
- Gunnell, J. G. (2004), "The Real Revolution in Political Science", *Political Science and Politics*, vol. 37, no. 1.
- Hobbs, John A. (1981), "Review", *The Journal of Politics*, vol. 43, no. 3.
- Kaplan, Harold (1964), "Review", *International journal*, vol. 19, no. 2
- Kettler, D. (2006), "The Political Theory Question in Political Science, 1956–1967", *American Political Science Review*, vol. 100, no.4.
- Kirn, M. E. (1977), "Behavioralism, Post-Behavioralism, and the Philosophy of Science: Two Houses, One Plague", *The Review of Politics*, vol. 39, no. 1.
- Krouse, R. W. (1982), "Polyarchy and Participation: the Changing Democratic Theory of Robert Dahl", *Polity*, vol. 14, no. 3.
- Lakatos, Imre (1968a), "Criticism and the Methodology of Scientific Research Programmes", *Proceeding of the Aristotelian Society*, New Series, vol. 69.
- Lakatos, Imre (1968b), "Falsification and Methodology of Scientific Research Programmes", in *Criticism and the Growth Of Knowledge*, I. Lakatos and A. Musgrave (eds.), New York: Cambridge University Press.
- Lakatos, Imre (1970), "History of Science and its Rational Reconstructions", *Proceedings of the Biennial Meeting of the Philosophy of Science Association*, vol. 1970.
- Mayhew, D. R. (2000), "Political Science and Political Philosophy: Ontological not Normative", *Political Science & Politics*, vol. 33, no. 2.

- Merriam, C. E. (1921), "The Present State of the Study of Politics", *American Political Science Review*, vol. 15, no. 2.
- Miller, E. F. (1971), "David Easton's Political Theory", *Political Science Reviewer*, vol. 1, no. 1.
- Monroe, K. R. (2004), "The Chicago School: Forgotten but not Gone", *Perspectives on Politics*, vol. 02, no. 1.
- Moon, J. D. (1975), *The Logic of Political Inquiry: a Synthesis of Opposed Perspectives*, Boston: Addison-Wesley.
- Moore, J. (1981), "On Mentalism, Methodological Behaviorism, and Radical Behaviorism", *Behaviorism*, vol. 9, no. 1.
- Prothro, James W. (1964), "Review", *The Journal of Politics*, vol. 26, no. 2.
- Ross, D. (2007), "Anglo-American Political Science, 1880-1920". In: *Modern political science: Anglo-American exchanges since 1880*, Robert Adcock, Mark Bevir, and Shannon C. Stimson (eds.), USA: Princeton University Press.
- Sangiovanni, Andrea (2008), "Normative Political Theory: A Flight from Reality?", in: *Political Thought and International Relations: Variations on a Realist Theme*, Duncan Bell, Oxford University Press.
- Skinner, Quentin (1969), "Meaning and Understanding in the History of Ideas", *The Historical Journal*, vol. 8, no.1.
- Skinner, Quentin (1974), "Some Problems in the Analysis of Political Thought and Action", *Political Theory*, vol. 2, no. 3.
- Skinner, Quentin (2002), *Vision of Politics: Regarding Method*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Smith, S. B. (2000), "Political science and Political Philosophy: An Uneasy Relation", *Political Science and Politics*, vol. 33, no. 2.
- Strickland, D. A. (1978), "Review", *The American Political Science Review*, vol. 72, no. 1.
- Varma, Vishwanath P. (1974), "Review: Quest for Scientificity in Political Science", *The Indian Journal of Political Science*, vol. 35, no. 1.
- Wahlke, John C. (1979), "Pre-Behavioralism in Political Science", *The American Political Science Review*, vol. 73.
- Warren, M. E. (1989), "What is Political Theory/ Philosophy?", *Political Science and Politics*, vol. 22, no. 3.
- Wogu, I. A., E. Ovia, and V. Akoloeowo (2013), "Behaviouralism as an Approach to Contemporary Political Analysis", *International Journal of Education and Research*, vol. 1, no. 12.